

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

بحث در این بود که آیا از اطلاق صیغه امر، وجود تعبّدی استفاده می‌شود یا وجوب توصّلی؛ که مرحوم آخوند برای روشن شدن مبحث سه مقدمه را مطرح کردند که دو مقدمه آن در مباحث قبل گذشت و اینک مقدمه سوم آن:

مقدمه سوّم: در این مقدمه که در حقیقت نتیجه مقدمه دوّم است می‌فرمایند که بعد از آن‌که اثبات کردیم که أخذ قصد قربت به معنای قصد امتثال در متعلّق امر امکان ندارد و محال است که شارع، قصد قربت به این معنا را در متعلّق تکلیف قید بکند؛ حالا نتیجه‌ای که از این مطلب گرفته می‌شود این است که:

تمسک به اطلاق لفظی، محال و ممنوع است، یعنی: وقتی که شك داریم که شارع قصد قربت به معنای قصد الأمر را معتبر می‌داند یا نه؟ نمی‌توان به اطلاق لفظی تمسّک کرد که «اقیموا الصلاة» اطلاق دارد و چون مقید به قصد الأمر نشده، بنابراین قصد الأمر معتبر نیست؛ زیرا بعد از این‌که گفتیم تقیید محال است، اطلاق هم محال است، زیرا اطلاق در موردی است که متکلم بتواند قیدی را بیان کند که اگر بیان نکرد و در مقام بیان هم بود بیاییم به اطلاق تمسک کنیم؛ ولی در مانحن‌فیه وقتی که اثبات کردیم استحاله تقیید به قید قصد الأمر را پس اطلاق هم محال است.

پس در هنگام شك در تعبّدیت و توصّلیت راهی برای توصّلیت از راه تمسک به اطلاق لفظی نداریم.

نکته دیگر این‌که حالا که اطلاق لفظی راهش مسدود شد آیا راهی دیگر برای توصّلیت داریم یا خیر؟

آخوند می‌فرماید: راه دیگر اطلاق مقامی است.

اطلاق مقامی با اطلاق لفظی فرقشان این است که در اطلاق لفظی مسئله را می‌آوریم روی لفظ و می‌گوییم: رقبه در «اعتق رقبه» لفظی است که اطلاق دارد و نسبت به ایمان و عدم ایمان مطلق است؛ ولی اطلاق مقامی کاری به لفظ و عالم لفظ ندارد و اطلاقی است که از مقام و موقعیت مولی استفاده می‌شود. وقتی که ما احراز کنیم که مولی در مقام بیان تمام خصوصیات است و می‌خواهد آن‌چه که در غرضش دخالت دارد بیان کند و در صدد بیان هر جزئی یا هر شرطی که در غرضش دخالت دارد می‌باشد، اما حالا می‌بینیم که مثلاً 10 جزء را گفته است ولی صحبتی از قصد امر و قصد قربت نکرده است.

به عبارت دیگر: گرچه تقیید متعلّق به قصد الأمر محال شد ولی بیان آن‌که محال نیست و مولی می‌تواند از راه دیگر بگوید یکی از آن چیزهایی که در غرض من دخالت دارد قصد قربت است.

اگر احراز کردیم که مولی در مقام بیان تمام خصوصیات است که در غرض او دخالت دارد، حالا این‌جا اگر دیدیم ده

خصوصیت را بیان کرده و از يك خصوصیت صحبتی به میان نیاورده است اطلاقی که در این جا وجود دارد از آن به اطلاق مقامی تعبیر می‌کنیم.

در باب لفظ، سایر اجزاء و شرایط را که ما از لفظ استفاده می‌کنیم، مسئله مربوط به أمر و متعلق امر است. متعلق امر يك وجوبی پیدا می‌کند و به تبع آن، اجزاء و شرایط هم وجوب پیدا می‌کند. وقتی که شارع می‌گوید: صلاة واجب است، رکوع هم وجوب پیدا می‌کند به سبب همین امری که به نماز تعلق پیدا کرده است.

اما در باب اطلاق مقامی کاری به امر و متعلق امر نداریم؛ بلکه احراز کردیم که مولى در مقام بیان تمام خصوصیاتى است که در غرضش دخالت دارد، حالا اگر خصوصیتی ولو اینکه تقييدش در متعلق امر هم محال باشد، چنانچه چنین خصوصیتی در غرض مولى دخالت دارد باید مولى به نحوى آن را بیان کند و اگر بیان نکرد معلوم می‌شود آن خصوصیت در غرض مولى دخالت ندارد.

پس گرچه از راه اطلاق لفظی نمی‌توانیم توصلیت را استفاده کنیم ولی از راه اطلاق مقامی می‌توان توصلیت را بدست آورد.

بیان حکم عقل در صورت شك در توصلیت و تعبّدیت

اگر کسی گفت: در موردی که شك در تعبّدی یا توصلی يك واجبی داریم و راهی برای احراز نداریم که احراز کنیم که مولى در مقام بیان تمام خصوصیات بوده است یا نبوده است؛ در این فرض که دست ما از اطلاق لفظی و مقامی کوتاه است باید سراغ عقل برویم و ببینیم که آیا عقل این قید را معتبر می‌داند یا عقل چنین حکمی را نمی‌کند؟

این جا آخوند اشاره می‌کند به يك بحثی که در بعضی از مباحث اصولی دیگر آمده است و آن این که در دوران امر بین اقل و اکثر ارتباطی بین اصولی‌ها خلاف است. مثلاً وقتی شك داریم که آیا سوره جزء نماز است تا نماز 10 جزء بشود یا سوره جزء نماز نیست تا نماز، 9 جزء بشود. این 9 جزء و 10 جزء بودن اقل و اکثری هستند مرتبط به هم و این طور نیست که سوره، واجبی جدای از بقیه اجزاء باشد.

در اقل و اکثر ارتباطی اختلاف است که آیا قاعده اشتغال جاری است و باید احتیاط کرد که آوردن سوره واجب است و یا باید اصالة البراءة را جاری کرد؟

هم براءتی‌ها و هم اشتغالی‌ها در مانحن فیه (با این که مانحن فیه، اقل و اکثر ارتباطی است؛ زیرا نمی‌دانیم آیا قصد أمر، شرط است یا شرط نیست) باید قائل به احتیاط و جریان اصالة الاشتغال شوند و عقل چنین می‌گوید.

بین جزئیت سوره و شرطیت قصد قربت فرق است:

در مسئله جزئیت سوره این بیان است که يك امری آمده است که به نماز تعلق گرفته است و یقین داریم که این امر به رکوع تعلق گرفته است و رکوع واجب می‌شود به وجوب نماز. اما شك داریم که در متعلق أمر، سوره هم وجود دارد و آیا این تکلیف شامل سوره هم شد یا نشد؟ این جا عده‌ای می‌گویند: شك در تکلیف است و براءة جاری می‌شود؛ و عده‌ای هم می‌گویند: شك در مکلف به است و احتیاط جاری می‌شود.

ولی در مانحن فیه می‌دانیم که شارع، زکات را واجب کرده است ولی نمی‌دانیم زکاتی که محصل غرض شارع است زکات با

قصد قربت است و یا اگر زکات را بدون قصد قربت هم داد باز غرض شارع تحصیل شده است. پس شك ما در اعتبار قصد قربت یا عدم اعتبار، برمی‌گردد به این که اگر بدون قصد قربت انجام دادیم غرض شارع محقق شده یا نشده است که از این به «شك در محصل» تعبیر می‌شود؛ و این‌جا عقل می‌گوید: احتیاط کن و فعلی انجام بده که یقین کنی که غرض مولی محقق شده است و اشتغال یقینی، براءة یقینی می‌خواهد.

پس بعد از کنار گذاشتن اطلاق لفظی - مرحله اوّل - و عدم دسترسی به اطلاق مقامی - مرحله دوّم - باید سراغ عقل برویم که عقل حکم می‌کند به اعتبار قصد قربت تا این‌که غرض مولی یقیناً تحصیل شود و برای تحصیل غرض مولی باید براءة یقینی را تحصیل کرد و براءة یقینی با آوردن فعل همراه با قصد قربت حاصل می‌شود.

و صَلَّی اللّٰه عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ